

ریشه‌شناسی واژه قرآنی «علم» در زبان‌های سامی

علی حاجی‌خانی^{۱*}، کاووس روحی برندق^۲، علی دهقان^۳

۱. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۲. استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

پذیرش: ۹۵/۴/۲۸

دریافت: ۹۴/۱۱/۱

چکیده

واژه قرآنی «علم» در معنای دانستن، یکی از معانی محوری در زبان قرآن کریم و محور حوزه معنایی ادراک و دانایی است و از این رو درک طرز ساخت تاریخی آن نه تنها به لحاظ واژه‌شناسی قرآن، بلکه به لحاظ درک انسان‌شناختی از فضای نزول قرآن نیز اهمیت داشته و در تفسیر قرآن کارآمد است. این جستار با بهره‌گیری از روش تطبیقی-تحلیلی، معانی متعدد ماده «علم» را در زبان عربی و سایر هم‌خانواده‌های سامی آن نظیر سبئی، حبشی، عبری، آرامی، سریانی، اوگاریتی و اکدی مطالعه نموده، با تاریخ‌گذاری این معانی و بررسی روابط معنایی محتمل، رابطه معنای قرآنی علم (دانایی) را با معانی دیگر بررسی می‌نماید. طی تحقیق مشخص شد، نخست این‌که معنای پنهان کردن که در زبان‌های زیرشاخه شمالی مرکزی حضوری پررنگ دارد، در تضاد با معنای نشان دادن است که در زیرشاخه‌های جنوبی نمود یافته و بدین ترتیب این زوج متقابل، قدمتی به اندازه زبان سامی باستان دارند؛ دوم این‌که دو معنای نشانه و دانایی با توجه به زیرمجموعه‌هایی مثل نشان دادن از یکسو و یاد دادن و متوجه شدن از سوی دیگر، معناهای نزدیک به هم محسوب می‌شوند و با توجه به قدمت بیشتر معنای «نشانه»، معنای «دانایی» حاصل از آن است. سوم این‌که از آنجا که معناهای نوشتن، مهر زدن و امضا کردن در زیرشاخه جنوبی حاشیه‌ای و بیکرتر/ثمی در زبان اکدی و بدین و نگاه کردن در زبان آفروآسیایی حضور دارد و همچنین نوع مصادیقی که در عربی برای مفهوم نشانه، ذیل ماده «علم» ذکر شده است، مفهوم نشانه را در فرهنگ سامی-عربی از نشانه‌های آوایی (مثل کلمات و نشانه‌های زبان گفتاری) دور ساخته و به نشانه‌های تصویری نزدیک‌تر می‌کند، در نتیجه باید گفت مفهوم علم (دانایی) از مفهوم نشانه تصویری ساخته شده است.

واژگان کلیدی: قرآن، معناشناسی تاریخی، ریشه‌شناسی، زبان‌های سامی، علم.



۱. طرح مسئله

ماده «علم» یکی از واژگان کلیدی در قرآن کریم و معنای محوری حوزه معنایی ادراک و دانایی است؛ کاربرد فراوان قرآنی، تنوع زیاد مشتقات در کاربرد قرآنی و قرار گرفتن در فهرست معانی بنیادین جهانی «سوادش» (معادل know) عوامل امتیاز و محوریت این ماده در حوزه معنایی دانایی است؛ این ماده در ۸۵۵ مورد با ۱۳ شکل اشتقاقی^۲ در قرآن استعمال شده است (نک. عبدالباقی، ۱۳۸۶: ذیل ماده علم).

ریشه‌شناسی یا همان مطالعه طرز ساخت تاریخی معناها در یک فرهنگ علاوه بر نتایج معناشناختی می‌تواند در تحلیل آنچه وایزگربر^۳ «جهان‌بینی زبانی یک قوم» می‌نامد، کارآمد باشد. واژگان به اعتبار معنایی که از اعماق تاریخ در خود انباشته و پنهان کرده‌اند، به‌مثابه یادمان‌هایی تاریخی، یکی از منابع معتبر در مطالعه تاریخ فرهنگی محسوب می‌شوند (نک. پاکتچی، ۱۳۸۷: ۱۰۰-۱۰۳).

مقصود از ریشه‌شناسی در این مطالعه، کشف معناهای جانبی^۴ ماده علم است، نه معنای اصلی^۵ و صریح آن. گفتنی است در مطالعات معناشناسی بین معنای اصلی و معناهای جانبی هر واژه تمایز قائل می‌شوند؛ چنان‌که معنای اصلی واژه که غالباً ویژگی جهانی و همگانی دارد، آسان‌تر از معناهای جانبی، قابل کشف و درک است؛ اما معناهای جانبی که حاصل قیدهای فرهنگی، گفتمانی و بافتی است، نیازمند دقت بیشتر در مطالعه هر یک از این محیط‌ها است (نک. پاکتچی، ۱۳۹۲: ۲۰۳؛ چندلر ۱۳۸۷: ۲۰۹). درباره ریشه علم، معنای اصلی آن (دانستن) معنایی روشن است که به راحتی برای همگان قابل درک است؛ اما پرسش اینجاست که در فرهنگ عصر نزول قرآن، مقصود از علم چه نوع دانستنی بوده است؟ پاسخ به این پرسش نیازمند دقت در معناهای جانبی این ماده است که در این مطالعه از طریق ارتباطات تاریخی معنای ماده علم پی‌جویی می‌شود.

توجه به رابطه معنایی ریشه‌ها در ساخت تاریخی آن‌ها، نزد لغویان سنتی زبان عربی نیز معمول بوده است که از میان متأخرین می‌توان به کتاب‌های معجم مقاییس اللغة ابن فارس و غریب مفردات القرآن راغب اصفهانی و در دوره معاصر به کتاب التحقیق حسن مصطفوی اشاره کرد که آکنده از توضیحات در زمینه چگونگی رابطه معناهای مختلف یک ریشه است، اما

آنچه مطالعات ریشه‌شناسی و به‌طورکلی زبان‌شناسی تاریخی جدید را از مطالعات سنتی متمایز می‌سازد، یکی استفاده از رویکردی تطبیقی و درواقع آگاهی از روابط وراثتی بین زبان‌های هم‌خانواده است و دیگری روشمندی، دقت و احتیاط بیشتر در برقراری روابط لفظی و معنایی است (نک. گیررتس، ۱۳۹۳: ۳۳-۳۸).

در رویکرد تاریخی- تطبیقی به زبان‌شناسی، زبان‌های جهان به خانواده‌هایی تقسیم می‌شوند؛ خانواده‌های زبانی هندواروپایی^۱، آفروآسیایی (حامی- سامی)^۲ و آلتایی^۳ از مشهورترین خانواده‌های زبانی هستند.

زبان عربی در خانواده زبانی آفروآسیایی قرار گرفته است که شامل شاخه‌هایی مثل سامی^۴، مصری^۵ (شامل قبطی^۶ و...)، بربری^۷، کوشی^۸، چادی^۹ و... است که هر یک از این شاخه‌ها به زیرشاخه‌ها و زبان‌های مختلفی تقسیم می‌شود که در پهنه غرب آسیا و نیمه شمالی آفریقا بدان تکلم می‌شده است. زبان عربی در شاخه سامی قرار دارد که تنها شاخه آسیایی این خانواده زبانی است (Vide. Orel and Stolbova, 1995: X-XIII).

از آنجا که با توجه به پیشرفت کنونی دانش واج‌شناسی و سازه‌شناسی آفروآسیایی، همزادهای^{۱۰} قطعی برای ماده «علم» در فرهنگ لغات آفروآسیایی پیدا نشد، این بررسی بیشتر بر شاخه سامی از خانواده آفروآسیایی متمرکز است؛ شاخه سامی خود به چهار زیرشاخه تقسیم می‌شود که عبارت‌اند از: شمالی حاشیه‌ای شامل اکدی؛ شمالی مرکزی شامل گروه کنعانی مثل اوگاریتی، فنیقی، پونیک، عبری و گروه آرامی مثل آرامی ترگوم، مندایی و سریانی؛ جنوبی مرکزی شامل زبان عربی شمالی؛ جنوبی حاشیه‌ای شامل زبان‌های کهن منطقه یمن (عربی جنوبی) و حبشه مثل سبئی و گِیز (نک. ولفنسون، ۱۹۲۹: ۲۲-۲۶۹)^{۱۱}.

درباره پیشینه تحقیق گفتنی است که استفاده از منابع زبان‌های سامی در پژوهش‌های لغوی عربی از زمان کشف این روابط زبانی در بین اروپاییان و سپس نزد زبان‌شناسان عرب معمول بوده است، اما جدی‌ترین اثر تحقیقی در این زمینه از سوی محمدجواد مشکور، به‌عنوان محقق ایرانی، منتشر شده است (نک. مشکور، ۱۳۵۷). با این همه آنچه پژوهش حاضر را به‌صورت جدی از مطالعات یادشده جدا می‌کند، جست‌وجوی معناهای جانبی و توجه به روابط غیر مستقیم بین معناهای ظاهراً غیر مشترک در زبان‌های مختلف سامی است. تنها با این



رویکرد است که می‌توان بین معنای *دانستن* در عربی و معناهای مختلف همزادهای ماده *علم* در سایر زبان‌های سامی، به روابطی وراثتی دست یافت. به همین دلیل است که در آثار پیشین به‌جز اشارات معدودی - که در ادامه مقاله ذکر خواهد شد - رابطه‌ای بین معنای *علم* (دانستن) با معنای همزادهای سامی آن برقرار نشده است.

در ادامه مقاله ابتدا معنای ماده *علم* در زبان‌های مختلف سامی استقصا شده، سپس امکان و چگونگی روابط بین معناهای مختلف به‌لحاظ نشأت‌گیری از یکدیگر بررسی می‌گردد تا وضعیت معنای *دانستن* در این میان مشخص شود. در این بررسی به وضعیت توزیع جغرافیایی معناها، به‌عنوان ملاکی برای قدمت یا تازگی معناها توجه می‌شود. امکان روابط معنایی نیز علاوه بر توضیح نوع تغییر معنایی، با نشان دادن نمونه‌هایی از چنین رابطه‌ای در سایر واژگان یا سایر زبان‌ها، آزموده می‌شود. با روشن‌شدن خاستگاه‌های تاریخی معنای *دانستن* در ماده *علم* معناهای جانبی ناشی از آن خاستگاه‌ها نیز روشن می‌شود و درنهایت با نشان دادن آن معناها در یک استعمال قرآنی، وجود آن‌ها در زبان قرآن نیز آزموده می‌شود.

۲. فهرست معنای ماده *علم* در زبان‌های سامی

ماده «علم» در زبان‌های مختلف سامی دارای همزاد است. از میان سه حرف اصلی ماده، حروف لام و میم در تمام زبان‌های سامی دارای همزادهایی کاملاً مشخص و یکسان هستند که با دو حرف عربی رابطه یک‌به‌یک دارند؛ اما حرف عین دچار لغزندگی‌هایی است؛ این حرف در غالب زبان‌های شاخه شمالی مرکزی دارای یک معادل مستقل نیست، بلکه در این زبان‌ها حرفی وجود دارد که همزمان معادل دو همخوان عین و غین در عربی است. در زبان اکدی نیز این حرف به همراه چهار حرف دیگر همزه، غین، هاء و حاء از بین رفته‌اند و هیچ معادلی ندارند. (Vide. Bennett, 1998: 68-71) و این مسئله منجر به پیچیدگی‌هایی در یافتن همزادهای ماده *علم* در این زبان‌ها شده است.

در زبان عبری عهد عتیق برای این ریشه سه معنای مختلف ذکر شده است: ۱. عالم (עֲלָם)؛ پنهان کردن؛ تعلّم؛ سرّ، راز (Conceal, hidden thing, secret)؛ ۲. عولام (עֹלָם)؛ عالم، خلقت، جهان، عصر، دوران طولانی، زمان بسیار کهن، آینده، موجود طویل‌العمر (chiefly world, age, creation, world, long duration, antiquity, futurity, ancient time, the

۳. غلام، جوان خادم^{۱۷} (Vide. Gesenius, 1939: 761-762).
 معانی این ماده در آرامی ترگوم عبارت‌اند از: ۱. عالم (پَلَّ): احاطه کردن، حبس کردن (to conceal, tie up) و محکم و قوی بودن (to be strong)^{۱۸}; ۲. عالم (پَلَّ): پنهان کردن (hidden thing); ۳. علم (پَلَّ): سرّ، راز (secret); ۴. عالم (پَلَّ): جهان، ابدیت (eternity, world); ۵. علم (پَلَّ): غلام، پسر (vigorous) lad (Vide. Jastrow, 2011: 2/ 1084).
 معانی ماده علم در سریانی عبارت‌اند از: ۱. علم (خَلَّ) علم (خَلَّ): عالم، جهان، دهر، ابدیت، دوران (عصر)، عمر، قوم، مردم، نسل و مدفن (world, men, people, ages, eternity, an age, generation, life-time, era, forever, eternal, never, tomb); ۲. علما (خَلَّص): علمانی، دهری، ملحد، سکولار (مادی‌اندیش، غیر دینی)، حکومت غیر دینی، جغرافیا، برای ابد اعلام کردن، گفتن و برای ابد تأسیس شدن (Layman, the Ever-virgin, secular, geography, lay, vanity (of the world), secular state, layman, to proclaim); ۳. غلام، جوان خادم (eternal, to say, to be established for ever) (Vide. Costaz, 1984: 254; Payne Smith, 1903: 2/ 414).
 ماده علم در مندایی در سه معنا کاربرد دارد: ۱. علما: جهان; ۲. علما: دانشمندان (اقتباس شده از عربی); ۳. علما، علیمان: جوان، غلام (Vide. Drower and Macuch, 1963: 20, 343, 351).
 هوفتیزر در فرهنگی که برای کتیبه‌های زبان‌های شمالی مرکزی تهیه کرده است، معانی زیر را برای ماده علم برمی‌شمرد: ۱. محکم و قوی بودن (در آرامی یهودی) (be strong); ۲. ابدیت، زمان نامحدود و جهان (در زبان‌های متعدد: فنیقی، پونیک، آرامی کهن، آرامی اداری، آرامی یهودی، آرامی دیر علا، موآبی، پالمیری، نبطی، هترا و واو) (undetermined span of time); ۳. مرد، دختر (زن جوان) (در زبان‌های فنیقی، پونیک، آرامی دیر علا) (eternity-world, universe); ۴. جوان (در زبان آرامی سَمالی زنجری) (youth) (m.) man f) girl, young woman (Vide. Hoftijzer & et al, 1995: 858-862).
 ماده علم در زبان اوگاریتی نیز شامل معناهای ۱. پنهان بودن، ناشناخته بودن، توجه کسی را جلب نکردن (to be hidden, be unknown, go unnoticed) و ۲. ابدیت، جاودانگی (eternity, perpetuity) است (Vide. Olmo Lete and Sanmartín, 2003: 158-159).
 ماده علم در حبشی کلاسیک دارای معانی زیر است: ۱. تَعَلَّمَ (ተገለጸ): پنهان بودن، ناپدید



بودن، غیب بودن (be hidden, disappear from sight): ۲. عَلَّمَ، عَلَّمَ، عَلَّمَ (عَلَّمَ، عَلَّمَ): نوشتن، مهر(زدن)، علامت، امضا کردن، علامت گذاشتن، نشان دادن (write, seal, teach, signal, make a sign, mark, indicate) و مَعَلَّمَ: آموزگار (teacher): ۳. عَالَمٌ (عَالَمٌ): عالم، جهان، زمان، عمر، ابدیت، جاویدان، نوع انسان و سکولار (مادی‌اندیش، غیر دینی) (world, this world, the secular world, universe, mankind, eternity, lifetime, time, Vide. Leslau, 1987: 61;) (everlasting, perpetual, eternal, layman, secular Dillmann, 1865: 951-952).

ماده علم در سبئی در موارد زیر به کار رفته است: ۱. علم (Im): عالم، جهان (world): ۲. نشانه، علامت، امضاء و سند (sign, mark; signature; document): ۳. اذعان کردن، تصدیق کردن و قدردانی کردن (make acknowledgment, acknowledge): ۴. تعلم (t'Im): توجه کردن به، متوجه کسی یا چیزی شدن و کسب اطلاع کردن (take notice / cognizance of): ۵. آموزش دادن به وسیله نشانه‌های غیبی ("signs" oracular by means of): ۶. تأیید کردن و صحه گذاشتن بر یک سند (authenticate a document) (Vide. Beeston and Ghul, 1982: 15; Biella, 1982: 368, 369).

ماده علم در زبان عربی دارای کاربردهای زیر است: ۱. معانی حوزه دانایی: علمٌ يَعْلَمُ عِلْمٌ و هو عالم و علیم و عَلَامٌ وَعَلْمٌ تَعْلِيمًا و تَعْلَمُ تَعْلَمًا: دانست، دانش، دانشمند، دانا، بسیار دانا، یاد داد و یاد گرفت: ۲. معانی حوزه نشانه و علامت: عَلَمَهُ: بر آن علامت گذاشت، أَعْلَمَ الْفَارِسُ فَهُوَ مُعَلِّمٌ: در جنگ به جهت شجاعت، مکان خویش را با علامتی مثل پرچم مشخص کرد. الْعَلْمُ (و جمعهُ الْأَعْلَامُ) و الْعَلَامَةُ به معنای علامت و نشانه برای مشخص کردن یک اسب، یک لباس (معمولاً به صورت یک پارگی یا شکاف) یا ظرف در میان سایر هم‌نوعانش، پرچم در جنگ، علامتی مثل میل که در بیابان‌ها برای مشخص کردن راه نصب می‌شد، منار (بنای برج‌مانند گلدسته مسجد)، کوه بلند (به عنوان نشان راه)، قله کوه، بزرگان قوم (استعاره از کوه بلند)، اعْتَلَمَ الْبَرْقُ: برق (صاعقه) پرچم را درخشاند، مَعَلَّمَ (و جمعهُ الْمَعَالِمُ): اثر، ردپا، الْعَلْمُ و الْعَلْمَةُ و الْعُلْمَةُ به معنای شکاف لب بالا، عَلَامٌ: حنا (رنگی که بر پوست و مو گذاشته می‌شود): ۳. عالمین به معنای عالم و جهان بشریت: ۴. سایر معانی: عَلَامٌ: باشق (صقور، نوعی پرنده شکاری)، عَلَامٌ: آرد نوعی از درخت خرما، عَلَامِيٌّ: مرد چابک تیزهوش، عَلَمَاءُ: نامی برای زره (عرب برای برخی اموال

ارزشمند مثل زره جنگی همچون انسان‌ها نام خاص می‌گذاشت)، العیلام: کفتار نر، العیلم (و العیلم): آب زیرزمینی، چاه پرآب، دریا، قورباغه (مقتبس از فارسی)، لاک‌پشت (نک. فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۵۲/۲؛ ابن درید، ۱۹۸۸: ۹۴۸/۲؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۲/۲۵۲-۲۵۵؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ۲/۶۰؛ جوهری، ۱۳۷۶: ۵/۱۹۹۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۱۰۹-۱۱۱؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۲-۵۸۰؛ ابن سیده، ۱۴۲۱: ۲/۱۷۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/۴۱۶-۴۲۲؛ فیومی، ۱۴۱۴: ۴۲۷؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵: ۴/۱۱۷).

ماده علم در اکدی: با توجه به این نکته که تمایز موجود در سایر زبان‌های سامی بین حروف همزه، عین، غین، حاء، هاء، واو و یاء در زبان اکدی نیست، بنابراین تمام مواردی را که احتمال وجود ماده سه‌حرفی علم در آن بوده و معنای مشخصی در فرهنگ‌های اکدی برایش ذکر شده است، در نظر گرفته می‌شود. فهرست معنای این واژگان چنین است: پیکرتراشی و مجسمه ساختن؛ شکل و اندام، تصویر، شمایل؛ نوعی درخت خرما، چوب‌بست، دار؛ حک‌کننده مهر (خاتم و نشان)؛ نام یک سیاره (موس آرنولت آن را مریخ دانسته است)؛ گاومیش وحشی؛ بلندمرتبه و شریف؛ بیوه، زن بی‌حامی (موس آرنولت آن را به معنای قلعه و قصر گرفته است)؛ بی‌شمار؛ یک چوب خاص برای نجاری و استفاده دارویی؛ ایلامی، منسوب به سرزمین ایلام همسایه بابل‌ها؛ مخلص (کسی که عبادتش خالص است)؛ پیش از، جلو (زمانی و مکانی)؛ یک شیء چرمی، دم آهنگری، پوست پف‌کرده؛ نوعی لباس گران‌بها؛ نوعی سنگ (موس آرنولت آن را الماس و بلک آن را به احتمال، کهربا دانسته است)؛ نوعی علف (گیاه)؛ بخشی از یک ترکش یا تیردان؛ واداشتن، (با طناب) بستن؛ کیف چرمی؛ مدتی پیش؛ به‌وفور؟ همزمان؟ بعداً؟؛ نوعی گیاه؛ چکش؛ حرف تعریف و فعل ربطی شرطی منفی (نباشد)؛ نوعی گیاه آبی (به‌عنوان نخل دارویی)؛ نوعی پیکان، تیر؛ صنعت‌کار؛ سوگند، قسم؛ نوعی سلاح (تبر، تیشه)؛ بلند؛ کاخ؛ سرزمین بلند و ایلام؛ (Vide. Black, George, and Postgate, 2000: 11, 12, 13, 68, 70, 127, 420, 421; Gelb, 1956: 1/332, 333, 349, 362, 364, vol. 4: 75, 76, 100, 101, 107, vol. 7: 88, 126, 127, vol. 20: 80, 84, 86, 70, 75; Muss-Arnolt, 1905: 1/47, 48).

۳. بررسی روابط معانی

در این مرحله، معنایی که در بخش قبل، از زبان‌های مختلف گزارش شد، به‌لحاظ امکان وجود



روابط ساخت تاریخی بین آن‌ها بررسی می‌نماییم؛ چنان‌که دیدیم برخی از معنایی را که در بالا ذکر شد، در چند زیرشاخه تکرار شده‌اند؛ این مسئله نشانگر آن است که این معناها در دوره اشتراک زبانی، یعنی مثلاً در دوره‌ای که هنوز زبان سامی مادر به زیرشاخه‌های چهارگانه تقسیم نشده بود، ساخته شده‌اند. بدین جهت می‌توانند با توجه به قدمت تاریخی در ساخت سایر معناها مؤثر باشند. با توجه به این نکته در ادامه، ابتدا معنایی که بسامد تکرار بیشتری داشته‌اند را بررسی می‌نماییم. باید توجه داشت که هدف اصلی این نوشته، درک چگونگی ساخت تاریخی معنای قرآنی علم (دانایی) است و بررسی سایر معناها به جهت جست‌وجوی چنین ارتباطی و مشخص کردن وجود یا عدم آن است.^{۲۰}

۳-۱. معانی حوزه زمان و جهان

با دقت در فهرست بالا مشخص می‌شود که معنای زمان و جهان در بین معناهای مختلفی که به‌صراحت در شاخه‌های مختلف تکرار شده‌اند، از توزیع جغرافیایی بیشتری برخوردار است. این معنا که در فرهنگ‌های مختلف با معناهای جانبی عالم، جهان، دهر، ابدیت، دوره، قوم، مردم، علمانی (دهری)، پوچ‌گرا، دنیاگرا، ملحد، یعنی کسی که معتقد است جهان خودبه‌خود و بدون نیاز به خالق پدید آمده و ازلی و ابدی است) معرفی شده است، در زیرشاخه‌های شمالی مرکزی و جنوبی مرکزی و جنوبی حاشیه‌ای، در زبان‌های عبری، آرامی، سریانی، عربی، حبشی و سبئی دیده می‌شود. گزنیوس برای این معنا معادلی از اکدی (اولانو)^{۲۱} معرفی می‌کند که حرف سوم ریشه «میم» را ندارد؛ با احتساب این مورد، معنای جهان در تمام زیرشاخه‌های زبان سامی وجود دارد (Vide. Gesenius, 1939: 761). با توجه به حضور معنای جهان در حداقل سه زیرشاخه می‌توان به قدمت طولانی این معنا و وجود آن در زبان سامی باستان پی برد.

برخی لغت‌شناسان درباره رابطه معنای جهان با سایر معانی ماده در زبان عربی دیدگاه‌هایی مطرح کرده‌اند؛ ابن فارس از معنای عالم (جهان)، تعبیر به عالمون می‌کند که با توجه به توضیح بعدی او به نظر می‌رسد وی از این تعبیر معنای «مخلوقات» را اراده کرده و آن را در میان معانی عالم اصل دانسته است. وی در ادامه، معنای عالمون را برگرفته از معنای علم (نشانه) دانسته و در توضیح می‌گوید: هر نوعی از مخلوقات به‌خودی خود «معلم» (وسیله)

شناخت) و «علم» (نشانه) است (نک. ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۱۰/۴).

راغب اصفهانی معنای عالم را اسم آلت از علم (دانایی) دانسته و می‌گوید: جهان را از این جهت عالم نامیده‌اند که وسیله‌ای است برای شناخت خالق آن (خدای متعال) (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۱). حمیری به نحو مبهمی دو دیدگاه مختلف درباره ریشه آن را با دو دیدگاه تفسیری درباره حیطة شمول کاربرد قرآنی «عالمین» مرتبط کرده و می‌گوید: آن‌که آن را به معنای دانایی مرتبط می‌داند، آن را فقط شامل موجودات دارای عقل و آن‌که آن را به معنای نشانه مرتبط می‌داند، آن را شامل تمام مخلوقات می‌داند. او سپس توضیحی شبیه سخن راغب را (که درباره معنای دانستن گفته بود) برای معنای نشانه مطرح می‌کند (نک. حمیری، ۱۴۲۰: ۷/۴۷۲۲). نیز برای خلاصه تمام دیدگاه‌های لغویان عربی حول معنای عالم (نک. مرتضی زبیدی، ۱۴۱۴: ۱۷/۴۹۸-۴۹۹).

واژه قرآنی عالمین به جهت وزن صرفی نادر خود (فاعل) و این‌که با ادات جمع مذکر سالم که مختص نوع انسان است، جمع بسته شده و در قرآن کریم ۷۳ بار تنها با همین صورت جمع خود به کار رفته است (نک. عبدالباقی، ۱۳۸۴: ۶۰۸)، از دیرباز مورد توجه لغویان زبان عربی و مفسران قرآن کریم قرار گرفته است.

به‌رحال حتی اگر رابطه‌ای که لغت‌شناسان عرب بین معنای جهان با معنای دانستن- که موضوع این نوشته است- برقرار کرده‌اند، صحیح باشد، این معنای دانستن است که معنای جهان را ساخته و معنای جهان در ساختن معنای دانستن نقشی نداشته است.

۲-۳. معنای پنهان کردن

معنای پنهان کردن که در فرهنگ‌ها با معناهای حاشیه‌ای سرّ و راز، پنهان بودن، ناپدید بودن، غیب بودن، ناشناخته بودن، توجه کسی را جلب نکردن، معرفی شده و نیز شامل الحاقاتی مثل احاطه کردن و حبس کردن (در آرامی ترگوم) و آب‌های زیرزمینی (در عربی) است به‌لحاظ توزیع جغرافیایی در رتبه بعدی قرار می‌گیرد.

معانی محوری پنهان کردن اگرچه در سه زیرشاخه شمالی مرکزی، جنوبی مرکزی و جنوبی حاشیه‌ای، در زبان‌های عبری، آرامی، اوگاریتی، حبشی و عربی ذکر شد، اما حضور اصیل و قابل اعتماد آن تنها در زیرشاخه شمالی مرکزی است؛ در مورد زبان حبشی، در



فرهنگ دیلمان به این معنا اشاره نشده است و در فرهنگ لسلاو این احتمال مطرح شده که معنای پنهان شدن نه یک واژه اصیل حبشی، بلکه یک وام‌واژه حرف‌نویسی شده از عبری باشد (Vide. Leslau, 1987: 61; Dillmann, 1865: 951-952). وجود آن در عبری نیز به واژه «عیلم» به معنای آب‌های زیرزمینی مربوط می‌شود که دارای ارتباط ضعیف و مشکوکی است. این حضور مشکوک معنای پنهان بودن در زبان‌های عربی و حبشی در کنار وجود صریح در عبری و آرامی، تاریخ‌گذاری آن را بین وجود در زبان سامی مادر تا تولید آن در زیرشاخه شمالی مرکزی مشکوک می‌سازد؛ اما با بررسی رابطه آن با سایر معانی می‌توان تاریخ‌گذاری دیگری پیشنهاد کرد.

در باره رابطه معنای پنهان کردن با سایر معانی، لسلاو آن را در تضاد با معنای دانستن شمرده و بدین ترتیب امکان یک ارتباط تاریخی را مطرح کرده است (Vide. Leslau, 1987: 61)؛ اما دقیق‌تر آن است که پنهان کردن را در تضاد با معنای آشکار کردن و نشان دادن بدانیم که به‌ویژه، با توجه به معنای «ناشناخته بودن، توجه کسی را جلب نکردن» در اوگاریتی - که در تضادی روشن با معنای «توجه کردن به، متوجه کسی یا چیزی شدن، کسب اطلاع کردن» در سبئی قرار دارد - قابل تصدیق است. با برقراری این ارتباط می‌توان این احتمال را مطرح کرد که لاقل یکی از دو زوج متقابل «پنهان کردن/ نشان دادن» معنایی کهن در زبان سامی مادر بوده که در انتقال از آن به هریک از زیرشاخه‌ها یک طرف از معنا منتقل شده و طرف متضاد حذف شده است.

۳-۳. معنای نشانه - نشان دادن

سومین معنایی که در فهرست معناها در چند زبان مختلف تکرار شده است، معنای نشانه - نشان دادن است که به‌صورت صریح تنها در زیرشاخه‌های جنوبی مرکزی و حاشیه‌ای در زبان‌های عربی، حبشی و سبئی دیده می‌شود؛ اما با توجه به رابطه متضادی که با معنای پنهان کردن در زیرشاخه شمالی مرکزی دارد، باید قدمت آن را به زبان سامی باستان بازگرداند. نشانه، به‌عنوان وسیله‌ای برای دلالت، بر مفهومی با معنای نشان دادن کاملاً مرتبط است؛ چنان‌که در بیان معانی ماده در عربی گفته شد بسیاری از اشیا و اعراض به اعتبار کارکرد مشترک نشانگی با این معنا نام‌گذاری شده‌اند. پرچم به اعتبار این‌که نشانه یک جامعه انسانی خاص، به‌ویژه در صحنه سیاسی و نظامی است، شکاف لب به اعتبار این‌که یک نشانه خاص

جسمانی در چهره برای شناخت یک فرد در یک جامعه است، کوه، میل و منار به اعتبار کارکرد نشانه و راهنما در راه و جاده در مسافرت‌ها در جهان قبل صنعتی شدن با معنای علم (نشانه) نامیده شده‌اند (تضییق معنایی از نوع تسمیة مصداق جزئی با نام مفهوم کلی)^{۲۲}.

۱-۳-۳. روابط معنای نشانه- امضاء- مدرک- نوشتن

معناهای امضاء، مدرک و نوشتن تنها در زیرشاخه جنوبی حاشیه‌ای گزارش شده‌اند؛ بنابراین از معنای جدیدتر به شمار می‌آیند. معناهای امضا (کردن)، مهر (زدن) در هر دو زبان سبئی و حبشی، معنای سند (مدرک)، تأیید کردن، صحه گذاشتن بر یک سند، اذعان کردن، تصدیق کردن در زبان سبئی و معنی نوشتن در زبان حبشی دیده می‌شود.

امضا به‌عنوان نشانه اختصاصی یک فرد و پذیرش یک گزاره حقوقی (مثل معامله) توسط او، مصداقی از مفهوم کلی نشانه است (تضییق معنایی). از سوی دیگر، امضا بخش اصلی از یک سند است که اعتبار و ارزش آن سند به وجود آن است؛ بنابراین با مفهوم سند و مدرک در ارتباط است (مجاورت به نحو اشتغال). در زبان سبئی یک واژه، همزمان بر معناهای نشانه، امضا و سند دلالت می‌کند و از همین اشتراک معنوی و نیز با توجه به قدمت و گستره کاربرد معنای نشانه می‌توان پی برد که معنای سند به واسطه معنای امضا از معنای نشانه ساخته شده است.

همچنین معنای نشانه با توجه به زیرمجموعه‌هایی مثل مهر زدن و امضا کردن این استعداد را دارد که معنای نوشتن را نیز به‌راحتی بسازد. برای درک بهتر این رابطه باید به کارکردها و ابزارهای نوشتن در جوامع ابتدایی توجه کرد؛ در جوامع کهن و به‌ویژه در جوامع نسبتاً بدوی مثل عربستان و حبشه، نوشتن به موارد معدودی مثل اسناد تجاری، نامه و کتب مقدس محدود می‌شد. این محدودیت در کاربرد، مانع از شکل‌گیری معنای جانبی پیچیده و فرهنگی، حول معنای نوشتن می‌شود و همان‌طور تصور ابتدایی از فرآیند مادی نوشتن را- که همانا رسم اشکالی خاص روی یک صفحه است- در ذهن زبانی تثبیت و بازنمایی می‌کند؛ این اشکال خاص پس از گذر از دوره خط تصویری (که می‌تواند به‌عنوان یک نشانه حاکی از مدلول، یعنی شمایل به شمار آید) تبدیل به یک نشانه قراردادی صرف (نماد) شدند که در واقع رمزی بین‌آشنایان با خط مزبور بوده و توسط آنان قابل رمزگشایی بود.



۲-۳-۳. رابطه معنای نشانه- دانایی

معنای دانستن تنها در زیرشاخه جنوبی مرکزی (زبان عربی) وجود دارد.^{۲۳} اما معنایی در زیرشاخه جنوبی حاشیه‌ای گزارش شده که به معنای دانستن بسیار نزدیکاند؛ معانی حاشیه‌ای یاد دادن، آموزگار (در حبشی) و متوجه شدن، کسب اطلاع کردن (در سبئی) نه تنها با معنای دانستن مرتبطاند، بلکه می‌توان آن‌ها را واسطه بین معنای دانستن با معنای نشان دادن به شمار آورد.

در یک تحلیل معناشناختی می‌توان گفت فرآیند نشان دادن به لحاظ کارکردی به سه عامل کنش‌گر نیازمند است؛ یعنی علاوه بر فاعل (نشان‌دهنده)، یک مفعول (آنچه نشان داده می‌شود) و یک متمم (کسی که چیزی را بدو نشان می‌دهند) در این فرآیند شرکت دارند. بدین ترتیب به لحاظ نقش هریک از سه طرف، سه فعل نشان دادن، متوجه شدن (و نگاه کردن) و مورد توجه قرار گرفتن با هم مرتبط هستند (به اعتبار مجاورت و تلازم وقوعی).

دو معنای نشانه و دانایی با توجه به زیرمجموعه‌هایی مثل نشان دادن از یکسو و توجه کردن، متوجه شدن، یاد دادن و یاد گرفتن از سوی دیگر، معنای نزدیک به هم محسوب می‌شوند. لسلو معنای نوشتن، مهر زدن، یاد دادن، نشانه، امضا کردن، علامت گذاشتن و نشان دادن را ذیل واژه عِلْمَ (عَلْم) همزمان آورده و آن‌ها را وجوه مختلف یک معنا دانسته است (Vide. Leslau, 1987: 61). در میان لغویان عربی، ابن فارس نیز معنای دانستن (و نیز سایر معانی ریشه) را منشعب از معنای نشانه می‌داند (نک. ابن فارس، ۱۴۰۴: ۴/۱۰۹-۱۱۱). اما راغب اصفهانی به یک صورت‌بندی معکوس قائل شده و معنای نشانه را مشتق از معنای دانستن برشمرده است (نک. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۸۱).

در سایر زبان‌های جهان نیز صورت‌بندی مشابه در رابطه ریشه‌شناختی بین معنای دانستن و معنای نشانه قابل مشاهده است؛ در زبان‌های اسلاوی (znàm) «نشانه» و (znàti) «دانستن» و در زبان یونانی باستان (gnoma) «نشانه» هر سه از ریشه هندواروپایی (gneh) «دانستن» ساخته شده‌اند. (Vide. Derksen, 2008: 546; Liddell and Scott, 1996: 354).

ساخت معنای توسم (پی بردن به معنای نشانه) از ریشه وسم (نشانه) در کاربرد قرآنی (الحجر/ ۷۵) و رابطه احتمالی معنای شعار (نشانه‌ای صوتی برای تمایز هریک از دو طرف درگیر در جنگ) با معنای ریشه شعر (پی بردن و فهمیدن) در عربی از دیگر شواهد رابطه بین

دو معنای نشانه و دانستن است (نک. ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۹۴/۳).

برای درک بهتر این رابطه می‌توان چنین تصور کرد که معانی محور دانستن در دو دسته کنشی و واکنشی قابل تقسیم است: کنشی مثل نشان دادن، یاد دادن و واکنشی مثل متوجه شدن، یاد گرفتن و دانستن. با پذیرش رابطه ساختی این معنا با معنای نشانه با توجه به قدمت معنای نشانه، این نکته مشخص می‌شود که معنای کنشی به‌لحاظ تاریخی متقدم است.

۳-۳-۳. تدقیق در گونه‌شناسی نشانه

در زبان اکدی (زیرشاخه شمالی حاشیه‌ای) معناهایی ذیل ریشه علم گزارش شد که با معنای نشانه به‌نحوی مرتبط است. معناهای شکل و اندام، تصویر، شمایل، پیکرتراشی و مجسمه ساختن، حک‌کننده مهر (خاتم و نشان) که به‌صورت خلاصه با معنای پیکرتراشی تعبیر می‌شود، با تداعی گونه خاصی از نشانه، ما را به تحصیل درکی ملموس‌تر از مفهوم سامی نشانه در ریشه علم برمی‌انگیزد.

برای درک رابطه معنای نشانه و معنای پیکرتراشی در زبان اکدی، توجه به مصادیق نشانه در زبان عربی مفید است؛ در زبان عربی معناهایی که حول محور نشانه گرد آمده‌اند، غالباً از سنخ یک برجستگی (مثل کوه، منار و میل راه و پرچم جنگی) یا از سنخ یک شکاف (مثل شکاف لب، شکاف لباس یا ظرف و جای پا) و گاه از سنخ یک رنگ (مثل رنگ کردن پشم حیوان و معنای حنا) هستند که در مجموع، معنای تراشیدن، شکل دادن و رنگ کردن را تداعی می‌کنند. این رابطه در بین دو معنای مهر (زدن) از زبان حبشی و حکاکی کردن مهر از زبان اکدی وضوح بیشتری می‌یابد. با توجه به قدمت زبان اکدی و این‌که معمولاً حرکت معانی از حالت محسوس و مادی به سمت معانی مجرد و معنوی است، شاید بتوان معنای نشانه را ساخته‌شده از معنای شکل و اندام و پیکرتراشی دانست.

اگر نشانه‌ها را اشیایی بدانیم که با یکی از حواس پنج‌گانه درک و حس می‌شوند، عمده نشانه‌ها را می‌توان به دیداری و شنیداری تقسیم کرد. حال در فرهنگ سامی و به‌ویژه در فرهنگ عربی، ارتباط معنای نشانه با معنای شکل و اندام، آن را از نشانه‌های آوایی (مثل کلمات و نشانه‌های زبان گفتاری) دور ساخته و به نشانه‌های تصویری نزدیک‌تر می‌کند؛ البته بیشتر به‌صورت تصویری سه‌بعدی و از سنخ شکل تراشیده‌شده که با لمس نیز قابل درک است و گاه



کیفیتی که در تصویری دوبعدی نیز قابل درک است (رنگ‌ها).

وجود معانی چشم، دیدن و نگاه کردن در بین معانی زبان آفروآسیایی باستان برای ماده «عل» (Vide. Orel and Stolbova, 1995: 244, 245, 247) نیز با مطرح کردن این احتمال که معنای نشانه به‌واسطه نشان دادن از معنای دیدن و نگاه کردن ساخته شده باشد، فرضیه‌ما را در دیداری دانستن معنای نشانه تقویت می‌کند.

۴. معنای علم در آیه خشیت علماء

برای آزمون کارآیی درک ریشه‌شناختی ذکرشده، نمونه‌ای از کاربرد قرآنی ماده علم که در آن بدون متعلق (مفعول) به کار رفته، ذکر می‌شود؛ در آیه «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر/ ۲۸) با توجه به سیاق، رابطه بین معنای دانایی و نشانه دیداری به‌خوبی دیده می‌شود. در این سیاق، سخن از آیات و نشانه‌های ربوبیت پروردگار است؛ نشانه‌هایی از جنس میوه‌های رنگارنگ، کوه‌های سفید، سرخ و سیاه و انسان‌ها و جنبندگان رنگارنگ است (فاطر/ ۲۷ و ۲۸). در این تفسیر «علیم» کسی است که با دیدن نشانه‌ها بدون دیدن خود واقعیت (اشاره به عبارت «بالغیب» در آیه ۱۸ سوره فاطر) به وجود آن واقعیت پی برده و آگاه شود؛ معرفتی که همچون دیدن، چنان با یقین^{۲۴} همراه باشد که درباره خدای متعال منجر به خشیت (ترسی ناشی از درک عظمت) شود؛ تنها چنین نشانه‌شناسانی از خدای متعال می‌ترسند (اشاره به حصر مطرح‌شده در آیه). باید توجه داشت که در اینجا سخن از یک درک ذهنی صرف نیست، بلکه درکی همراه با یک اثرپذیری روانی مطرح است.

۵. نتیجه‌گیری

بررسی ریشه‌شناختی «علم» تصور نسبتاً دقیقی از معنای زبانی آن به ما می‌دهد، در این تصور معنای علم با معانی دیدن، نشانه، تصویر، تراشیدن و حکاکی کردن و نوشتن رابطه دارد. (عَلِمَ الشَّيْءَ عِلْمًا وَ أَعْلَمَهُ فَهُوَ مُعَلِّمٌ) به معنای ایجاد نشانه و علامت در چیزی با شکافتن یا رنگ کردن آن یا نصب شیء برجسته‌ای بر آن است. معنای عَلِمَ (دانستن) از پذیرش همین معنا و از طریق معنای «متوجه نشانه شدن» (دیدن نشانه و درک معنای آن) ساخته شده است (نظیر

رابطه بین خواندن و نوشتن).

در قرآن کریم در اغلب موارد، با توجه به وفور کاربرد ماده علم و روزمره‌شدگی آن، معنای کلی «دانستن» چنان پررنگ است که رسوبات معنایی پیشین به راحتی قابل مشاهده نیست؛ این مؤلفه‌های در حال فراموشی ممکن است در مواردی معدود، در آیاتی که در آنها ماده علم بدون هیچ متعلق (مفعول) به کار رفته، پررنگ‌تر دیده شود؛ اما به هر حال به عنوان بخشی از تاریخ فرهنگی عرب نقش خود را در شکل‌گیری جهان‌بینی زبانی این قوم، به عنوان گفتمان زمینه نزول قرآن، ایفا کرده است.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. the swadesh list of basic vocabulary words
2. derivation (not inflection)
3. (Johannes) Leo Weisgerber
4. connotations
5. denotation
6. indo-european
7. hamito-semitic (Afroasiatic)
8. altaic
9. Semitic
10. Egyptian
11. Coptic
12. Berber
13. Cushitic
14. Chadic
15. cognates

۱۶. درباره دستهبندی زبان‌های سامی، دیدگاه‌های مختلفی مطرح است که عمدتاً مربوط به رابطه بین زیرشاخه‌ها با یکدیگر و با زبان سامی مادر است؛ ولی درباره قرار گرفتن زبان‌ها در زیرشاخه‌های مربوط، اختلاف اندکی مثلاً درباره جایگاه زبان‌های تازه‌کشف‌شده اوگاریتی و ابلائی وجود دارد (Vide. Bennett, 1998: 20).

۱۷. با توجه به دیدگاه سامی‌شناسان مبنی بر تمایز اصیل عین و غین در زبان سامی که در برخی زبان‌ها از جمله در زبان عربی حفظ شده، اما در سایر زبان‌ها یکی شده، باید ماده علم را ماده جدایی در نظر گرفت؛ به همین دلیل در اینجا به تفصیل‌های معانی آن اشاره نشده است؛ چنان‌که



- اورل نیز این ماده را به‌عنوان مدخل مستقلی (مدخل شماره ۱۰۱۸) در زبان حامی- سامی باستان در کتابش آورده است (Vide. Orel and Stolbova, 1995: 229).
۱۸. اگرچه جسترو دو معنای احاطه کردن و قوی بودن را با هم مرتبط دانسته و یک واژه محسوب کرده، اما به نظر می‌رسد با توجه به معانی ماده در سایر زبان‌های سامی هریک با معناهای دیگری ارتباط نزدیک‌تری دارند؛ چنان‌که معنای احاطه با معنای پنهان کردن و معنای قوی بودن با معنای جوان و غلام ارتباط روشن‌تری دارد.
۱۹. باب مزید با پیشوند «ت».
۲۰. باید توجه داشت که در زبان عربی و سایر زبان‌های سامی همچون سایر زبان‌های جهان امکان اشتراک لفظی وجود دارد؛ بنابراین تلاش برای برقرار کردن ارتباط معنایی بین همه معانی یک ماده به نحو تکلف‌آمیزی، خلاف روشمندی علمی است.
۲۱. واژه اوللا (ulla) در زبان اکدی با مشتقات فراوان به معنای زمان طولانی در گذشته (ازلیت) یا آینده (ابدیت) به کار رفته است (Vide. Gelb, 1956: 20/ 73 & 74).
۲۲. در بررسی روابط معنایی در انتهای هر توضیح، نوع تغییر معنایی رخ داده با اصطلاحات موجود در کتب زبان‌شناسی تاریخی ذکر شده است. برای اقسام تغییر معنایی (Vide. Campbell, 2013: 222-232).
۲۳. دولگاپولسکی به نقل از ایستلایتنر (Joseph Aistleitner. Wörterbuch der ugaritischen Sprache, 1963: 2035) به حضور معنای دانستن برای ریشه علم در زبان اوگاریتی اشاره کرده، اما چنان‌که خود وی نیز تصریح می‌کند این معنا در کتاب جدیدتر که تألیف اولمو لته است، ذکر نشده است و این باعث کاهش اعتماد به گزارش ایستلایتنر می‌شود (Vide. Dolgopolsky, 2008: 208).
۲۴. جالب توجه است که خود معنای قرآنی یقین (دانش با اطمینان) نیز وام‌واژه‌ای سریانی است که از واژه یونانی (εἰκόν) به معنای تصویر، شمایل و نشانه أخذ شده است و بدین ترتیب با واژه لاتین و انگلیسی «icon» هم‌ریشه است (Vide. Jeffery, 2007: 292; Costaz, 1984: 143; Payne (Smith, 1903: 1/ 196; Liddell and Scott, 1996: 485).

۷. منابع

- قرآن کریم.
- ابن درید، محمد بن حسن (۱۹۸۸). *جمهرة اللغة*. بیروت: دار العلم للملایین.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱). *المحکم و المحيط الأعظم*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. چ ۳. بیروت: دارصادر.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۷). «آشنایی با مکاتب معناشناسی معاصر». *نامه پژوهش فرهنگی*. ش ۱۳. صص ۸۹-۱۲۰.
- ----- (۱۳۹۲). *ترجمه‌شناسی قرآن کریم*. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶). *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملایین.
- چندلر، دانیل (۱۳۸۷). *مبانی نشانه‌شناسی*. ترجمه مهدی پارسا. تهران: سوره مهر.
- حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰). *شمس العلوم*. دمشق: دار الفکر.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات ألفاظ القرآن*. بیروت: دار القلم.
- صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم الکتب.
- عبدالباقی، محمدفؤاد (۱۳۸۴). *المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم*. تهران: اسلامی.
- ----- (۱۳۸۶). *جامع تفاسیر* ۳. قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹). *کتاب العین*. چ ۲. قم: هجرت.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵). *القاموس المحيط*. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴). *المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی*. چ ۲. قم: موسسه دار الهجرة.
- گیررتس، دیرک (۱۳۹۳). *نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی*. ترجمه کوروش صفوی. تهران: علمی.



- مرتضی زبیدی، محمد بن محمد (۱۴۱۴). *تاج العروس*. بیروت: دار الفکر.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۷). *فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ولفنسون، اسرائیل (۱۹۲۹). *تاریخ اللغات السامیه*. قاهره: مطبعة الاعتماد.
- *قاموس‌النور* ۲ (۱۳۹۱). قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).

References:

- *Holy Quran* [In Arabic].
- Abd al-Baqi, M. (1384). *Almojam al-Mofahras li-Alfaz al-Quran*. Tehran: Islami [In Arabic].
- Azhari, M. (2000). *Tahdhib al-Lugha*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi [In Arabic].
- Beeston, A. F. L., & Ghul, M. A. (1982). *Sabaic Dictionary/ Dictionanaire Sabeen*. Beirut: Éditions Peeters.
- Bennett, P. R. (1998). *Comparative Semitic Linguistics: A Manual*. Eisenbrauns.
- Biella, J. C. (1982). *Dictionary of Old South Arabic, Sabaean dialect*. Scholars Press.
- Black, J. A.; A. George & J. N. Postgate (Eds.). (2000). *A Concise Dictionary of Akkadian* (2nd ed.). Otto Harrassowitz Verlag.
- Campbell, L. (2013). *Historical Linguistics: An Introduction*. Edinburgh University Press.
- Chandler, D. (2008). *Foundations of semiotics*. Translated by Mahdi. Parsa. Tehran: Sura Mehr [In Persian].
- Costaz, L. (1984). *Syriac-French-English-Arabic-Dictionary*. Beirut: Dar el-Machreq.
- Derksen, R. (2008). *Etymological Dictionary of the Slavic Inherited Lexicon*. LEIDEN BOSTON: Brill.

- Dillmann, A. (1865). *Lexicon Linguae Aethiopiae Cum Indice Latino*. Lipsiae: T.O. Weigel.
- Dolgopolsky, A. (2008). *Nostratic Dictionary*. University of Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research.
- Drower, L. E. S. & R. Macuch (1963). *A Mandaic dictionary*. Clarendon Press.
- Firouzabadi, M. (1994). *Al-Qamous al-Mohit*. Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [In Arabic].
- Fiumi, A. (1993). *Al-Misbah al-Munir fi Gharib al-Sharh al-Kabir*. Qom: Dar al-Hijrah [In Arabic].
- Frahid, Kh. (1988). *Kitab al-Ayn*. Qom: Hijrat [In Arabic].
- Gelb, I. J. (1956). *Assyrian Dictionary*. Oriental Institute.
- Gesenius, H. F. W. (1939). *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament: With an Appendix containing the Biblical Aramaic*. (F. Brown, S. R. Driver, & C. A. Briggs, Eds., E. Robinson, Trans.) (1 edition). London: Oxford University Press.
- Girrets, D. (2014). *Theories of Lexical Semantics*. Translated by: Kouros Safavi. Tehran: Ilmi [In Persian].
- Hamiri, N. (1999). *Sahms Al-Ulum*. Damascus: Dar al-Fikr [In Arabic].
- Hoftijzer, J.; K. Jongeling; R. C. Steiner; B. Porten & A. M. Moshavi (1995). *Dictionary of the North-west Semitic Inscriptions: 'L*. E.J. Brill.
- Ibn Duraid, M. (1988). *Jamharat al-Lughah*. Beirut: Dar al-Ilm [In Arabic].
- Ibn Faris, A. (1983). *Mojam Maqais al-Lughah*. Qom, Islamic Information Bureau [In Arabic].
- Ibn Manzoor, M. (1993). *Lisam al-Arab*. Beirut: Dar Sadir [In Arabic].
- Ibn Sayyedeh, A. (2000). *Al-Muhakam va al-Mohit al-Azam*. Beirut: Dar al-Kotob al-Ilmiyah [In Arabic].
- *Jami Tafasir Noor 1-2* (2007). Qom: Computer Research Center of Islamic



- Sciences (Noor) [In Arabic].
- Jastrow, M. (2011). *A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature*. Nabu Press.
 - Jeffery, A. (2007). *The Foreign Vocabulary of the Qur'ān*. BRILL.
 - Johari, I. (1997). *Al-Sihah*. Beirut: Dar al-Ilm [In Arabic].
 - Leslau, W. (1987). *Comparative Dictionary of Ge'ez (Classical Ethiopic): Ge'ez-English, English-Ge'ez, with an Index of the Semitic Roots*. Wiesbaden: Otto Harrassowitz Verlag.
 - Liddell, H. G. & R. Scott (1996). *A Greek-English Lexicon*. (H. S. Jones & R. McKenzie, Eds.). Oxford: Clarendon Press.
 - Mashkoo, M. J. (1978). *Comparative Arabic and Persian Culture with Semitic Languages*. Tehran: Iranian Cultural Foundation [In Persian].
 - Muss-Arnolt, W. (1905). *A Concise Dictionary of the Assyrian Language*. London: Wiffiams & Margate.
 - Olmo Lete, G. del & J. Sanmartín (2003). *A Dictionary of the Ugaritic Language in the Alphabetic Tradition*. (W. G. E. Watson, Trans.). Brill.
 - Orel, V. E. & O. V. Stolbova (1995). *Hamito-Semitic Etymological Dictionary: Materials for a Reconstruction*. E.J. Brill.
 - Pakatchi, A. (2008). "Introduction to the schools of contemporary semantics". *Nameh Pajoohesh Farhangi*. No.13 . pp. 89-120 [In Persian].
 - Pakatchi, Ahmad (2013). *Methodology of Holy Quran Translations*. Tehran: Imam Sadiq University Press [In Persian].
 - Payne Smith, R. (1903). *A Compendions Syriac Dictionary Founded Upon the Thesaurus Syriacus*. The Clarendon Press.
 - *Qamus al-Noor 2* (2012). Qom: Computer Research Center of Islamic Sciences (Noor) [In Arabic].
 - Raghīb Isfahani, H. (1991). *Mofradat Alfaz al-Quran*. Beirut: Dar al-Qalam [In Arabic].

- Sahib, I. (1993). *Al-Mohit Fi al-Lugha*. Beirut: Alam al-Kutub [In Arabic].
- Wolfensohn, I. (1929). *History of Semitic Languages*. Cairo. Softwares, Matbaatoaleatemad [In Arabic].
- Zubaidi Murtaza, M. (1994). *Taj al-Arous*. Beirut: Dar al-Fikr [In Arabic].